

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

مدت مدیدی است که به نظر رسید شخصاً حضور پیدا کنم تا رفقا و دوستان مطالب را از خود بنده بشنوند.

گرچه همه افراد که به نحوی از انحاء، خود را وابسته به این مکتب و این مدرسه می‌دانند، طبعاً نسبت به مطالبی که می‌شنوند، قطعاً باید احساس مسئولیت و تعهد کنند تا به گوشِ دیگران برسانند.

ولی خب گاهی از اوقات در نقل مطالب به واسطه، بعضی از اشتباهات یا تغییراتی صورت می‌پذیرد و آن‌چه که موردِ خواست دقیق متکلم است، ممکن هست که عیناً منتقل نشود، و این طبیعی است. ما همه جایز الخطاء هستیم.

و در بیان مطالب شرایطی لازم است که ممکن است بعضی از آن شرایط محقق نباشد. شخص یک کلمه‌ای را خوب نشنیده، تقصیر هم ندارد، تصور می‌کند که انسان این کلمه را گفته، در حالتی که یک کلمه اضافه بوده، یا یک واو کم داشته، یا فرض بکنید که در نحوه گفتن شاید برداشت دیگری از صحبت شده. فلذا بنده مدتی است که به دنبال فرصتی بودم تا خودم برای بیان بعضی از مسائل خدمت رفقا و دوستان برسم.

و مسائلی را که کم و بیش همه از آن مطالب مطلع هستیم؛ علی‌کلّ حال همه رفقا و همه دوستان با مسائل و مبانی این مکتب اطلاع دارند چه در سخنان مرحوم آقا رضوان الله علیه، و در کتاب‌هایی که ایشان تألیف کرده‌اند، این مطالب همه موجود است، و ایشان مطلب جا افتاده‌ای ندارند،

البته ممکن است در بعضی از مسائل به اجمال گذرانده باشند، ولیکن همه مطالب را بیان کرده‌اند. و خود ایشان در همان سال‌های آخر حیاتشان با این که بنده به قم آمده بودم، ولی در یکی از همین سفرها که به مشهد مشرف شده بودم رفقای مشهد را جمع کردند و فرمودند که: من نسبت به وظیفه‌ای که داشتم؛ که مطالب را خدمت رفقا برسانم، عمل کردم، اینک وظیفه رفقا است که به آنچه را که گفته شده است، جامه عمل بپوشانند.

و نظایر این تعابیر مخصوصاً در اواخر عمرشان داشتند و حتی یک مرتبه یادم هست که در نوار فرمودند: خیال می‌کنم صحبتشان هم الآن در اختیار رفقا باشد که رفقا متوجه قضیه باشند که من نمی‌توانم بار رفقا را بکشم و هرکسی وظیفه دارد بار خودش را بکشد و تکلیف خودش را انجام بدهد، و به بهانه انتساب به این مکتب، از برداشتن بار و عمل به تکلیف، شانه خالی نکند و به صرف انتساب به

ما، و به این راه، تصور نکند که دیگر وظیفه و مسئولیتی ندارد، و به هر کیفیتی که بخواهد با افراد برخورد کند و به هر کیفیتی که می‌خواهد با اشخاص صحبت کند، و به هر کیفیتی که بخواهد با آن‌ها مواجه بشود، مسئله اینطور نیست! همه در پیشگاه خداوند مثل دندان‌های یک شانه هستیم و هیچ تفاوتی با یکدیگر نداریم.

این مطالب، مطالبی بود که ایشان می‌فرمودند. وای به حال ما، و موقعیت ما که خیلی بیش از این باید نسبت به این مطالب ترتیب اثر بدهیم.

ولکن گفتم قبل از بیان بعضی از مسائل، آن هدف مهم‌تر خود زیارت رفقا است! بالاخره افرادی هستند که مشخصاً افکار، برنامه‌ها و مطالب را بهتر تشخیص داده‌اند، و مسیر خودشان را در مسائل مختلفه، مسائل شخصی، مسائل خانوادگی و مسائل اجتماعی، متفاوت احساس کرده‌اند. فلذا، طبعاً وظیفه بنده این است که در یک همچنین صورتی این تشخیص و این تعهد و این تکلیف و این پایبندی را پاس بدارم و شکر بگویم. و برای احساس وحدت و اتحاد و همبستگی و ائتلاف قلوب، و ارائه الفت و اقتراب هم قدمی بردارم. گرچه این قدم که شرکت در مجلس و زیارت و ملاقات با رفقا باشد، قدم ناچیزی است.

و بنده همین مطالب را می‌توانستم در نوار ضبط کنم، شما بشنوید، باز خود حرف من بود و تفاوتی نداشت، اما خب بنده این را جسارت خدمت دوستان تلقی می‌کنم، و نمی‌توانم بپذیرم که افرادی، برای رضای خدا، و برای پیمودن راه اولیاء خدا و برای حرکت به سوی آن‌ها، بالاخره از یک مطالبی بگذرند، از یک مسائلی صرف نظر کنند و خود را آماده کنند برای بعضی از مشکلات.

البته ما مشکلاتی نداریم! چه مشکلاتی داریم؟! واقعا وقتی ما به مطالبی که در تاریخ ذکر شده، نسبت به افراد، اصحاب ائمه، آن کسانی که در آن زمان بودند نگاه می‌کنیم، ما سر خجلت به زمین باید بدوزیم، چشممان را به زمین باید بیندازیم. مگر چکار می‌کنیم؟ زندگیمان را می‌کنیم، می‌آییم، می‌رویم، نه مطلبی، نه مسئله‌ای... حالا خب بعضی از نامالیماتی هم هست، که خب همه دارند.

و همین جهت باعث شد که بنده خدمت رفقا برسم و که آن‌ها را زیارت کرده باشم و کم و بیش هم بعضی از مطالب گلایه‌آمیزی هم طبعاً به گوشمان می‌رسید و خواستیم کمی از بسیار را جبران کرده باشیم.

و مطلب دیگر این است که: رفقا جسارت بنده را در این سخنرانی، تحمل کنند، و صراحت بنده را قدری پذیرا باشند و بدانند که آن‌چه را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم، از باب تذکری است

یک رفیق به رفقای خود می‌دهد، غیر از این چیزی نیست. خدا را شاهد می‌گیرم که بنده نسبت به رفقا و دوستانم آن حالتی که شاید بعضی در نظرشان بیاید را ندارم، عرض کردم که خدا را شاهد می‌گیرم.

و آنچه را که احساس می‌کنم هم برای خودم فخر است و افتخار و هم برای رفقا، فقط لحاظ رفاقت است.

ما از رفاقت چیز بدی ندیده‌ایم که حالا بخواهیم آن را به یک حال و هوای دیگری تغییر بدهیم، اسمش را تغییر بدهیم، تعبیّرات را تغییر بدهیم، اصطلاح را تغییر بدهیم، دلیلی ندارد! رفیق، بسیار کلمه زیبایی است، بسیار کلمه گویایی است و بسیار کلمه جالبی است که می‌تواند انسان با این عنوان با دوستان خودش برخورد کند.

مسائل دیگر: شاگرد، استاد... این مسائل اصلاً در چنته ما نمی‌گنجد، خیلی صراحتاً عرض بکنم؛ رفقا و دوستان تصور نکنند هرکسی نسبت به ما از این الفاظ بیشتر به کار می‌برد، بیشتر مورد توجه است. نه! اینطور نیست، هیچ اینطور نیست. و بارها عرض کرده‌ام که صمیمی‌ترین رفیق من، بعضی از افرادی هستند که تا به حال حتی دست بنده را نبوسیده‌اند، این‌ها از همه افراد به بنده نزدیک‌ترند. و خودم از رفقا و دوستان تقاضا کرده‌ام که دست مرا نبوسند.

و مرحوم آقا می‌فرمودند: که باید رفیق، پیشانی رفیق را ببوسد. و غیر از این مگر ما چه ملاحظاتی داریم؟! ما باید نفس خودمان را در نظر بگیریم و موقعیت خودمان را نباید فراموش کنیم. این مسائل دردی را دوا نمی‌کند، مشکلی را حل نمی‌کند.

امام سجاد علیه‌السلام به ما یاد دادند؛ امام سجاد به پروردگار عرضه می‌دارد: خدایا! ببینید چه کلام عجیبی است، واقعا این کلام امام سجاد یک معجزه است خدایا به همان مقدار که مرا در میان مردم بالا می‌بری و شخصیت می‌بخشی، در خودم و در نفس خودم ذلیل و پست بگردان.

خیلی این کلام عجیبی است! امشب بروید راجع به این کلام فکر کنید، نه امشب، هر روز بنشینید فکر کنید، هر هفته بنشینید فکر کنید. ببینید که حضرت چه تقاضایی از خدا دارد؟ به همان مقدار که مرا بالا می‌بری و محبوب می‌گردانی و شخصیت می‌دهی، در خودم ذلیل بگردان. خودم خودم را قبول نداشته باشم. خودم برای خودم حساب و کتاب باز نکنم. تمام بدبختی‌های ما مال همین است! همه‌اش برای همین است.

بنده اینجا آمده‌ام که همین را عرض کنم؛ خطاب من به تک‌تک شماهاست، و یک نفر از

شماها مستثنی نیست. حتی یک نفر، تک تک افراد، یعنی تمام دوستان و رفقا و مخدراتی که تشریف دارند و

رفقا و دوستانی که در اینجا هستند، خطاب و عرض بنده به تک تک آنهاست.

یکی از دردهای بی‌درمانی که بنده داشتم و هنوز هم دارم، این است که مطالبی را که عرض می‌کنم، بعضی‌ها هستند که به سلیقه خود تغییر می‌دهند؛ و آنچه را که مطابق با مزاج و سلیقه آنهاست منتقل می‌کنند.

این مطلب در زمان مرحوم آقا هم بوده، در خود آن زمان هم بوده، و بنده حالا نمی‌دانم اسمش را چه می‌گذارند و چه غرضی را بر این مسئله بار می‌کنند. بنده راجع به این مسئله طبعاً مسئولیت دارم.

عرض کردم بنده به عنوان یک رفیق هستم؛ نه بیشتر. ولی در آن مطالبی را که تشخیص می‌دهم و نسبت به آن مطالب یقین دارم، به خود حق می‌دهم که از یقینم پاسداری کنم. و دوستان و رفقای که مایلند به دنبال آن مطالبی را که ما می‌گوییم حرکت کنند، بنده نسبت به آنها احساس وظیفه می‌کنم.

الحمدلله خب ما و همه رفقا و دوستانی که در اینجا هستیم مشمول این قضیه نیستیم، ولی حالا از گوشه کنار کسی در اینجا پیدا بشود، حتماً سخنان بنده را هم می‌شنوند، همه هم می‌شنوند. شاید منظور بنده افرادی که در اینجا هستند از این نقطه نظر نباشد، ولی خب اطلاع بر آن بد نیست که همه نسبت به این مسئله دقیقاً این اطلاع را داشته باشند. این مطلب بوده که خود مرحوم آقا، در ارتباط با افراد نمی‌خواستند کاری انجام بدهند که فردا مورد بازخواست آنها در پیشگاه پروردگار باشند. این مسئله، خیلی مسئله مهمی است.

اگر ما به قیامت و معاد اعتقاد داشته باشیم یک قدری بیشتر احتیاط می‌کنیم، روی صحبت‌هایی که می‌کنیم یک خورده بیشتر فکر می‌کنیم. خدای ناکرده، خدای ناکرده، شکی را که داریم در دل مردم می‌اندازیم، نسبت به راهشان و نسبت به مکتبشان فردا چوب دارد، و شاید در همین دنیا هم چوب داشته باشد.

آنچه را که بنده نسبت به رفقا احساس می‌کنم، آن این است که: افرادی که برای پذیرش مطالب آمادگی دارند، آنها را از خود نرانم، آنها را طرد نکنم، آنها را مشغول نکنم، آنها را به مطالب وقت صرف‌کن سرگرم نکنم، این وظیفه‌ایست که بنده به عهده دارم.

و همانطوری که شب سوم و شب چهارم وفات مرحوم آقا بنده صحبت کردم در همان مجلس در مشهد، عرض کردم: راه خدا، راه حریت است، راه آزادی است، راه دیکتاتوری نیست. توجه

می‌کنید؟ راه زورگویی نیست، راه این که حرف حرفِ من است نیست، این راه راهِ شیطان است، راه افراد ظالم است، راه افراد سلطه‌گر است، تا افراد سلطه‌پذیر را در تحت سلطه و اراده و تنفیذ کلام

خودشان در بیاورند و منافع مادی از این مطالبشان توقع می‌کنند.

خدا در اینجا راهی ندارد، راه خدا راه سؤال است. هر کدام از شما سؤال دارید الآن از من بپرسید، همین الآن؛ هر سؤالی دارید، یا بنویسید و بیاورید بدهید به من، من خودم را قایم نکرده‌ام، فرار نکرده‌ام. حالا کارم زیاد است، اشتغال زیاد است، خب به جای خودش. اما این که من راجع به مطالب و راجع به مبانی و این‌ها کار دارم، حوصله ندارم، نمی‌دانم چند نفر باید بیایند در اینجا واسطه بشوند، واسطه را طی کنند تا به من برسند، این مزخرفات چیست؟ این چرت و پرت‌ها چیست من دارم می‌شنوم؟ این حرفها چیست؟ اصلاً بنده در زمان مرحوم آقا با همین مسئله در منزل مرحوم آقا مبارزه می‌کردم، چطور خودم بیایم الآن یک همچنین بساطی برای خودم راه بیندازم؟ کی گفته که من دربان دارم؟ که گفته من حاجب دارم؟ که گفته که باید واسطه را ببینند؟ این حرفها چیست؟

مطالبی که به گوش بنده می‌رسد، نامه‌هایی که بنده این‌ها را می‌بینم و صحبت‌های آن را می‌خوانم، بعضی از این نامه‌ها نیاز به پاسخ دارد، ولی بسیاری نود و پنج در صد نامه‌ها نیاز به پاسخ ندارد. ولی همه نامه‌ها را بنده مطالعه می‌کنم؛ یک مطلبی است که بالاخره حل می‌شود، گرفتاری‌ای است که خودش برطرف می‌شود، و بنده اگر بخواهم پاسخ این نامه‌ها را بدهم، اگر بیست و چهار ساعت خود را به پنجاه ساعت تبدیل کنم، از عهده بر نمی‌آیم، یعنی اگر شبانه‌روز من پنجاه ساعت بشود، پاسخ نامه‌هایی که به دستم می‌رسد، نمی‌توانم بدهم! کیف به این که بخواهم به کارهای دیگرم برسم. فلذا چه باید کرد؟ مطالبی که هست بنده عرض می‌کنم. مشکلاتی که هست بنده این مطالب را عرض می‌کنم، ابهام‌هایی که هست جواب می‌دهم.

در همین ماه رمضان رفقا و دوستان مشاهده کردند، که به خاطر بعضی از ضروریت‌ها، از دهم پانزدهم ماه رمضان، شرح دعای ابی‌حمزه ثمالی تغییر پیدا کرد به که در جریان هستید حجیت قول ولی که در عنوان بصری هم الآن دارم بنده ادامه می‌دهم و شاید چند جلسه دیگری هم باز برای این قضیه نیاز داشته باشد.

وظیفه ما همین است، بنده برای چه در اینجا هستم؟ برای چه این عمامه را بر سرم گذاشته‌ام؟ برای چه؟ برای اینکه به سؤالات شما جواب بدهم دیگر؛ مگر غیر از این است؟ حاجب کیست؟ دربان کیست؟ فیلتر چیست؟ این حرفها یعنی چه؟! این چه حرفهایی است که بنده می‌شنوم، بعضی‌ها این طرف و آن طرف از خودشان من در آری می‌آورند و به یک عده‌ای می‌گویند.

آیا این مطالبی را که افراد نقل می‌کنند، از من سؤال کردند؟ سؤال کردند؟! راه خدا، راه حریت است، راه آزادی است، این که بنده عرض می‌کنم: تک‌تک شمایی که اینجا هستید، مورد خطاب بنده هستید، تک‌تکتان. می‌دانید به خاطر چه؟ به خاطر این که وقتی من از اینجا می‌روم، بعضی‌ها نگویند منظور آقا شماها نیستیدها! به خاطر این دارم می‌گویم: تک‌تکتان مورد خطاب بنده هستید. عرض کردم، درد بی‌درمانی که بنده داشتم و الآن هم دارم این است. بنده در جلسه عنوان صحبت می‌کردم و خطاب روی یک شخص خاص بود، این‌ها این مطلب ما را به همه می‌زدند، غیر از فرض بکنید که یک عده مخصوص! اصلاً من مطلب را برای این‌ها دارم می‌گویم! خیلی عجیب است‌ها! نه! منظور آقا ما نیستیم! منظور آقا شما نیستید! منظور آقا کسان دیگرند.

منظور آقا، منظور آقا چیست؟ زهر مار و منظور آقا ما نیستیم! همین کارها را کردید که به این بدبختی افتاده‌اید. همین حرف‌ها را به جای این که به خودتان بگیرید، هی به این طرف و آن طرف زدید که تبدیل به چه عرض کنم شدید! و بنده مجبور شدم برخورد کنم، اگر حرف به گوشتان می‌رفت، اگر گوشتان کر نبود، اگر حرفی را که بنده می‌زدم می‌پذیرفتید، اگر همان‌طوری که مرحوم پدرم به من فرمود: زمانی که در مقابل مرحوم حداد نشسته بودیم هر حرفی را که از ایشان می‌شنیدم، چه به من می‌خورد، چه به من نمی‌خورد، من به خودم بر می‌گرداندم، اگر ما هم اینطور بودیم، به این بیچارگی و بدبختی و فلاکت که نمی‌افتادیم.

منظور آقا ما نیستیم! منظور آقا ما نیستیم!

همین چندی پیش یک قضیه‌ای اتفاق افتاده بود مربوط به قم بود. مربوط به این جا و این حرفها نبود.

در آنجا گفتم: من صریحاً دارم صحبت می‌کنم که باید مطلب این‌طور باشد، باید مجالس عزاداری این‌طور باشد، باید مجالس سینه‌زنی این‌طور باشد، یعنی فقط اسم نیاوردم، خب بنده که آخر نمی‌توانم همه جا اسم بیاورم، آخر حساب دارد، هرچیزی حساب دارد. شخص رفته سؤال کرده از فرض کنید آن آقا، که فلانی یک همچین مطلبی را گفته، این شخص هم جواب می‌دهد:

نه! منظور ایشان تو نیستی! برو کار خودت را بکن!

ببینید! عرض می‌کنم! الآن هم بنده این درد این بی‌درمان را دارم، همین الآن هم دارم. منتها صحبتی که در اینجا هست، این است که بنده نسبت به این مطالب هیچ ناراحت نمی‌شوم؛ ابداً، چرا؟

چون اصلاً طرف من آن‌ها نیستند طرف من، کسانی هستند که حرف مرا بشنوند، ولو یک نفر یک نفر از میان این جمع باشد، کافی است. لذا خودتان مشاهده کردید، وقتی که مجلس عنوان بصری به آن کیفیت رسید، دیدم دیگر نمی‌توانم، حال مزاجی‌ام اقتضا نمی‌کند، رفقا و دوستان پزشک و اطباء من را منع کردند از این‌که بخواهم به این سخنرانی‌ها پردازم، فضای مجلس مرا در تحت فشار قرار می‌داد.

یکی از رفقا و دوستان تصمیم گرفت در بیرون قم، یک فضای دو سه هزار متری را بگیرد و در آن‌جا بسازد، گفتم من همینم، یک متر از اینجا هم اضافه نمی‌شود. توانستم انجام می‌دهم، نتوانستم تعطیل می‌کنم؛ و کردم!

الآن همان مجالس عنوان هست. عده مختصری می‌آیند، بنده صحبت می‌کنم، خیلی راحت، خیلی خوب، با یک فضای ... اینجا هیئت که نیست! بیا و برو که نیست! روزنامه و اطلاعیه دادن و نمی‌دانم بروشور و این حرفها پخش کردن و نمی‌دانم در و دیوار زدن که نیست، این‌ها مال این چیزهایی است که الحمدلله خودتان دارید می‌بینید، الحمدلله نیاز به توضیح هم ندارد! اینجا عمل کردن است، اینجا با اخلاص آمدن است، اینجا صداقت داشتن است. درست؟ هیا هو دلیل ندارد. برای چه هیا هو؟ هی کلاس‌ها زیاد بشود، هی مجالس زیاد بشود، برای چه؟ دلیلی ندارد مطلب به این کیفیت باشد.

بنابراین، روی همین جهت، و به همین دلیل، عرض کردم در زمان مرحوم آقا هم بوده، رفقای که از زمان مرحوم آقا در اینجا تشریف دارند، یادشان است. افرادی بودند که مرحوم آقا در جلسه عصر جمعه، بنده حضور داشتم، آقای دکتر هم که این‌جا تشریف دارند حضور داشتند، ایشان در جلسه یک حرف می‌زدند، همین که می‌رفتند؛ دیدید آقا پشت مرا گرفت؟! اصلاً ما می‌ماندیم!

دیدید آقا هوای مرا داشت؟ دیدید آقا در صحبت‌های مرا ...

آن موقع هم همین بوده. منتها ما در آن موقع می‌ایستادیم، جلوی مطالب می‌ایستادیم و نمی‌گذاشتیم که آن مسائل مرحوم آقا از مسیرش منحرف بشود.

وقتی که می‌رفتم قم، مطالب که به گوش دیگران می‌رسید می‌آمدند سؤال می‌کردند: آقا ایشان در جلسه عصر جمعه مشهد این حرفها را زدند؟

گفتم: نه خیر نزدند.

انزدند؟!

گفتم: نه خیر!

پس فلان آقا چه می گوید؟

گفتم: بنده مسئول کلام خودم هستم، هرکس هرچه گفته به من چه ارتباطی دارد؟
بنده مسئول کلام خودم هستم، در آن جلسه حضور داشتم، ایشان این مطلب را نفرمودند؛
تمام شد.

یعنی ببینید! این نیست که فقط اختصاص به این زمان و این دوره و این وضعیت باشد، در
همان زمان هم مطلب به همین کیفیت بوده.

و متأسفانه ما هم یک همچین مطلبی را داریم، که می‌خواهیم خلاصه یک جوری دور بزنیم،
یک جوری مطلب را بگردانیم، یک جوری مسئله را به یک نحوی مطرح بکنیم، از این نقطه نظر بنده
احساس کردم که خودم شخصاً در اینجا حضور پیدا کنم، و مطالبی را که مربوط به مکتب مرحوم آقا
می‌شود و لازم است رفقا و دوستان بدانند بیان کنم.

البته عرض کردم تا به حال از کتاب‌های ایشان، سخنرانی ایشان همه متوجه شده‌اند.

هجده سال است بنده دارم برای شما مطلب می‌گویم، هجده سال مگر کم است؟ از زمانی که
ایشان فوت کردند تا الآن هجده سال دارد می‌گذرد که من دارم عنوان بصری می‌گویم، ماه رمضان فرض
بکنید که برای رفقا صحبت می‌کنم، جلسات مختلف و عدیده، مناسبت‌های مختلف که پیش می‌آید.
خب باید هم حرف بزنم و نباید ساکت باشم دیگر.

بالاخره خب عرض کردم در مطالب ایشان نکاتی که احتیاج به توضیح و تفسیر دارد بسیار

است و چه کسی باید این مطالب را باز کند؟

امروزی که هر صدا را داریم می‌شنویم، هر تفسیری را داریم مشاهده می‌کنیم، هر مسئله‌ای
را داریم دیگر الحمدلله استماع می‌کنیم. اقللاً یکی این وسط باشد که یک انتسابی به آن بزرگ داشته
باشد، خودش اهل نیست، برای افرادی که می‌توانند نسبت به این مطالب جامه عمل بپوشانند، اقللاً
امانت را رعایت کند، که آن‌چه را که از آن بزرگان در زندگی‌شان شنیده، تجربه کرده، زندگی‌چهل
ساله‌ای که، سی و پنج شش سالش را بنده با ایشان داشتم. خب الآن می‌آیم می‌گویم: آقا ایشان این‌طور
بودند.

بنده وقتی که می‌گفتم زن‌ها هفته‌ای دو روز بیشتر بیرون نروند، برای خودتان می‌گفتم؛ حالا

بنده باشم، نباشم، چه به من می‌رسد؟ چه به من می‌رسد؟

حالا فرض بکنید که هر روز بلند شوید چادر سرمان کنیم از این‌جا به آن‌جا. البته خب منظورم

فرض کنید که کلاس و مجالس درس و این‌ها بود؛ اما رفتن به جاهای دیگر، مثلاً فرض بکنید که دکتر

یا صلہ رحم و امثال ذلک نه، این منظور بنده نبوده، درست شد؟

چه به بنده می‌رسد؟ حالا شما بروید یا نروید. اصلاً روزی صد مرتبه از منزل بروید بیرون. اصلاً بروید دیگر خانه نیایید! دیگر بهتر از این؟!

این چه اثری دارد؟ فقط برای این است که روز قیامت نیایید دامن پدر مرا بگیرید و بگویید که ما: قابلیت، استعداد، آمادگی برای مطلب داشتیم، و این پسر شما از ما دریغ کرد و نگفت، فقط برای همین، حالا هرکس می‌خواهد صبح برود، شب بیاید؛ بلند شود برود!

بنده که دیگر غل و زنجیر نیآورده‌ام که دست و پا را ببندم، این دیگر مربوط به خود افراد است که نسبت به این قضایا تا چه حد اهتمام داشته باشند. و بدانند کسی با آن‌ها صحبت می‌کند که تمام این مسائل را تجربه کرده و شنیده و نسبت به این مطالب فردا باید پاسخ‌گو باشد، این مسئله است. نسبت به آقایان هم، دوستان هم این هم همینطور است. مطالبی را که بنده در این مدت هجده سال، خدمت رفقا عرض می‌کردم، این‌ها مطالبی بود که برای خودشان مفید است، برای این‌ها که آن‌ها را از این عالم احساسات دریاورد. شب تا صبح لخت شدن و سینه زدن و بالا پایین پریدن، امام حسین را یاری نمی‌کند. احساسات را تقویت می‌کند.

چندی پیش بود در یک مجلسی نمی‌دانم چه بود خدمت رفقا گفتم: یک عبارت خیلی قشنگی در روزنامه دیدم، برداشتم، گفتم: یک بنده خدایی گفته اتفاقاً آدم معمولی‌ای هم بود مظلومیت حسین این است که به جای این که افکار او را به ما تعلیم بدهند، افکار او را به ما یاد بدهند، جای زخم تیر و سنان او را به ما نشان دادند، این مظلومیت امام حسین است. واقعا حرف حرف قشنگی است. صحبت بنده این بود در این گونه مطالب و مجالس: زیاد سینه‌زدن، دردی را دوا نمی‌کند، هی برداشتن در سر زدن و فلان و گل مالیدن به سر، درد دوا نمی‌کند. [درمان در] بیرون آمدن از احساسات، بیرون آمدن از مسائل و عالم طفولیت و صباوت و بچگی [است].

شما الان نگاه کنید در این هیئات چطوری دارند سینه می‌زنند؟ خب نگاه کنید دیگر!

بنده یک شب اربعین رفتم حضرت عبدالعظیم در همان صحن حضرت عبدالعظیم سینه زنی بود و یکی می‌خواند. من به این آقا گفتم: این جا تئاتر است یا سینه زنی است؟

یعنی آن کسی که داشت نوحه چیز می‌کرد و قر و اطوار و چرخ و ... گفتم: اینجا تئاتر است؟ امشب تئاتر دارند این‌ها چیز می‌کنند؟ یا دارند سینه‌زنی می‌کنند؟ دارند عزاداری می‌کنند؟. درست؟ من می‌خواهم شما به اینجا نرسید که به جای پیروی از امام حسین، تئاتر بازی کنید. این بوده هدف من، برای این صحبت‌ها و برای این مسائل؛ می‌خواهید؟ آنقدر بروید بر سرتان بزنید که تومور

دریابورید! خوب است؟! آنقدر بروید بالا و پایین بپَرید که آرتروز بگیرید!

این تأیید امام حسین نیست، این تأیید مکتب نیست، این ورجه وورجه کردن و بالا و پایین پریدن است. کجا در زمان مرحوم آقا این اطوار و این بازی‌ها بوده؟ مسیر و مکتب عرفان، آدم شدن است، اخلاق خوب پیدا کردن است، نه سلام به همدیگر نکردن! نه غیبت همدیگر را کردن! این روش، روش عُمَر است! این روش، روش شیطان و یزید است، تلفن همدیگر را قطع کردن و سلام نکردن و «این از ما نیست» و او نمی‌دانم فرض کنید که «به ما نمی‌خواند» این مزخرفات چیست؟! این شیطنتها چیست؟ نمی‌خواهید اینجا باشید، بلند شوید بروید خودتان جلسه راه بیندازید! به بقیه چکار دارید؟ چرا راه بقیه را می‌بندید؟ چرا مبانی سلوک را وارونه به جوانان و نوجوانان القاء می‌کنید؟

چرا خلاف آن‌چه را که از بزرگان شنیده‌ایم و دیده‌ایم، را برای مردم بیان می‌کنید به خاطر مصالح شخصی خودتان؟ تمام این مسائل خیانت است، گفتم: خودم آدمم اینجا، همه از زبان خود من بشنوید.

تک‌تک افرادی که در اینجا هستند، مورد نظر و مورد توجه بنده هستند؛ یک نفر استثناء ندارد. و شما هم در این مدت که بنده را شناخته‌اید؛ دیده‌اید من کوتاه نمی‌آیم، غیر از این است؟ شما موارد عدیده‌ای را ندیده‌اید؟ بنده کوتاه نمی‌آیم. ملاحظات سیاسی در کت من نمی‌رود، به خاطر همین هم بنده مورد حرف و نقل و این‌ها هستم. خیلی‌ها از ما رضایت ندارند! بنده ملاحظات اجتماعی در کت من نمی‌رود. هرکس هرکاری می‌خواهد بکند، بکند. در زمان پدرم هم همین بودم. منبرهایی که زمان پدرم می‌رفتم، بروید گوش بدهید، ببینید بنده در همان موقع هم چه می‌گفتم. در آن زمانی که تمام نفس‌ها در سینه حبس شده بود، کسی که حرف می‌زد من بودم. آن موقع! حالا که دیگر جای خود دارد. درست؟

عرض کردم: ارتباطم را با افرادی که احساس کردم به رفیق خودشان اهانت می‌کردند قطع کردم و تا الآن هم قطع کردم. نزدیک‌ترین افراد را از خودم راندم، به همین جهت. افرادی که آمدند و خواستند برای خودشان در این جمع حساب و کتاب جدایی باز کنند، آن‌ها را بیرون کردم. و بیرون می‌کنم! با کسی شوخی ندارم. در عین این‌که خودم را خاک پای یک نفر از شماها نمی‌دانم، این را برای تواضع نمی‌گویم؛ حال من اینطور است. حال من اینطور است که من احساس می‌کنم از رفقای خودم کمتر هستم. ولی در عین حال نسبت به لطفی که رفقا دارند نسبت به بنده، و نسبت به آن کرامتی که نسبت به بنده دارند، بنده خودم را نمی‌بخشم! و به همین جهت دیدید که برخورد کردم. به همین

جهت. وقتی که آن جریان پیش آمد: یک منحنی درآمد از کرج به قم و گفت من در فلان کلاس بودم، یک اشکال کردم که این مطلب قبلاً در هفته قبل بوده، تکرار دارد می شود. درست؟ به من پرخاش شد.

و پر خاش هم شده بود. راست می گفت. بنده تحقیق کردم، راست بوده. دروغ نگفته بود. گفتم: به شما پر خاش شد به خاطر این مسئله؟ گفت: بله. گفتم: بعد چه شد؟ گفت: افرادی با من قطع رابطه کردند! و خانواده ما را تحریم کردند. جواب سلام ما را نمی دهند!

گفتم بنویسید: می روی به آن آقا می گویی: در کلاس درس باید رسماً از شما عذرخواهی کند و دیگر از این غلطها دیگر نباید بکند. سوم: تا چهل روز افرادی که به شما سلام نمی کنند، حق آمدن به جلسه را ندارند. درست شد؟ شوخی ندارم!

بی احترامی را تحمل نمی کنم، مؤمن، محترم است. می گویند آقا مماشات نمی کند! تا کی من مماشات کنم؟ چهار سال است من دارم تذکر می دهم! کافی نیست؟ چهار سال است دارم پیغام می فرستم. وقتی در گوش کَرِشان نمی رود، دیگر مماشات تا کی؟ وقتی از این مکتب به عنوان تجارت دارند استفاده می کنند، مگر بنده می توانم ساکت باشم؟ وقتی که دارند با آبروی مرحوم آقا بازی می کنند، مگر بنده می توانم ساکت باشم؟

شما دیدید در کتابی که برای مرحوم آقا نوشتند به عنوان یادنامه، در آن جا نسبت به یکی از مبانی مهم مرحوم آقا خیانت کردند، و مقدمه مطلع انوار را مطالعه کرده اید؟ در آن مقدمه بنده چه گفتم؟ گفتم بنده این مسئله را خائنه می دانم. نظر مرحوم آقا بر این است که گفتن امام بر غیر معصوم حرام است و نظر بنده هم همین است. و این هایی که آمدند به عنوان منتسبین به مرحوم آقا آمدند پا روی این مطلب گذاشتند و وارونه مطلب را جلوه دادند، خیانت کردند. من شوخی ندارم. من با کسی شوخی ندارم. مگر می شود با امام زمان علیه السلام انسان شوخی داشته باشد؟ مگر می تواند؟ مگر می تواند شوخی کند؟!

مگر انسان می تواند با مکتب خودش شوخی کند؟ اگر آن چه را که مرحوم آقا به بنده فرمودند در ارتباط با رفقا، بخوادم به شما بگویم، آن وقت شما چه وضعیتی پیدا می کنید؟

مرحوم آقا برای ما راه گذاشتند، مسیر برای ما تعیین کردند. مسیر مرحوم آقا مسیر عرفان است، مسیر پیغمبر است، نسبت به مسائل شخصی، نسبت به مسائل خانوادگی، خب بنده در همین مجالس عنوان بصری مطالب را توضیح می دادم.

زن باید نسبت به شوهر چه حالتی داشته باشد؛ شوهر باید نسبت به زن چه حالتی داشته باشد. فرزندان باید چگونه باشند. محیط منزل باید چگونه باشد، مبانی ای که باید در این قضیه مورد توجه قرار بگیرد، آن مبانی باید چگونه رعایت بشود.

آیا صحیح است که یک مرد بیاید به بنده بگوید که: وقتی به زخم می‌گویم که راضی نیستم از خانه بیرون بروی و در فلان جا شرکت کنی، در فلان جا، او بگوید: رفتن به کلاس‌ها از اطاعت شوهر واجب‌تر است؟! این بود مکتب مرحوم آقا؟

کی این‌ها را یاد شما داده؟ این چرند و پرنداها را کی یاد شماها داده؟ مگر من نگفتم اگر زنی بی‌اجازه شوهر به مسجد برود، نمازش در مسجد باطل است؟ آن‌هایی که فتوا می‌دهند و می‌گویند که: بدون اجازه شوهر هم زن می‌تواند و باید به مسجد برود، بنده آن درس‌ها را نخوانده‌ام! بنده آن کتاب‌ها را متأسفانه یا خوش‌بختانه! نخوانده‌ام. آن‌هایی که بنده خوانده‌ام این است، کتاب‌هایی که خوانده‌ام این است، درس‌هایی که خوانده‌ام بنده این است، این مطالبی که خب تا به حال خدمت رفقا عرض کرده‌ام. درست؟

کی گفته در مکتب آقا این است که همدیگر سلام نکنند؟ کی گفته در مکتب آقا این است که هرکسی که یک مختصر اختلاف عقیده‌ای داشته باشد، طردش کنند، تلفنش را جواب ندهند، با او تماس نگیرند، قطع رحم کنند، قطع رفاقت کنند؟ که این حرفها را زده؟ چه کسی آمده این مسائل را و این مطالب را آمده گفته؟

بنده عرض کردم خدمت رفقا، از همان زمان سابق، رفقایی که مطلب دارند، چون بنده مجال ندارم، نامه بدهند. مطلب قابل ذکر، نه مطلب وقت تلف کن، مطلب مهم، مطلب ضروری، من این مطالب را به طور خصوصی یا در مجالسی که صحبت می‌کنم جواب می‌دهم، خیلی وقت‌ها اتفاق افتاده صحبت‌هایی که بنده در مجالس می‌کنم، پاسخ از این مسائل است، نیاز نیست که انسان بخواهد نامه بدهد.

برای همین مسئله اینجا هستم و آلا بنده الان اینجا نبودم. بنده فکرهای دیگری داشتم، مثل این که ما خیلی مطلب را اشتباه گرفته‌ایم!! بنده افکار دیگری را داشتم، هنوز آن‌ها از بین نرفته و در ذهنم مطالبی خلجان می‌کند. معلوم نیست؛ امروز در خدمت شما هستیم و شاید فردا دیگر بنده را نبینید. هیچ ما به فردای خودمان اطمینان نداریم حالا چه زنده باشیم، یا نباشیم.

ما باید بر اساس تکلیف عمل بکنیم و آن احساسی که خب طبعاً برای انسان حاصل می‌شود. بالاخره ما بشریم و این بشر با رفیقش با این نحوه صحبت کردن ارتباط برقرار می‌کند، تمام این‌ها مال چیست؟ تمام این‌ها مال این حرکت است؛ تمام این‌ها مال این گذشت است، مال این رفتن است. در این مکتب آن کسی به من نزدیک‌تر است که در ارتباط با رفیقش از همه خاضع‌تر و

باشد. در این مکتب کسی به من نزدیک‌تر است که خود را مانند بقیه بلکه پایین‌تر ببیند. دارم عرض می‌کنم با تک‌تک شماها این مسئله هست. یک وقت یکی نیاید بگوید، یا در ذهن خودش که نه، فلان و این چیزها.

و آن طوری هم که خود بنده در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه دیدم، ایشان هم همین‌طور بودند، همین مطالب را هم به افراد می‌گفتند. در همان زمان هم مسئولین جلسه خودشان را از بقیه بالاتر می‌دیدند. در همان زمان هم مسئولین جلسه به عنوان آمریت با افراد جلسه صحبت می‌کردند، ولی مورد رضایت ایشان نبود و تذکرات را می‌دادند. و وقتی می‌دیدند نه! شخص توجه نمی‌کند، ارتباطشان را ضعیف می‌کردند.

یک وقت یادم هست در یک نماز مغرب و عشاء بود، بین نماز مغرب و عشا آن شخص آمد پیش ایشان احساس می‌کرد که ایشان خلاصه سرد شدند، عوض شده، حالشان تغییر کرده گفت: آقا من مدتی است که احساس می‌کنم از شما دورم. احساس می‌کنم از شما دورم و این احساس هم احساس باطل نیست.

یک‌دفعه ایشان سرشان را برگرداندند و فرمودند: هر وقت خودت را یک سر و گردن پایین‌تر از بقیه دیدی، بلند شو بیا اینجا.

دیگر با این صراحت؟! هر وقت خودت را یک سر و گردن پایین‌تر دیدی. از بقیه افراد جلسه، بلند شو بیا اینجا.

گفت: مطلب دیگر؟

ایشان گفتند: همین! بفرمایید!

یک دستور، برای آدم شدنت. پاشو برو دیگر چه می‌خواهی؟ نمی‌خواهی آدم بشوی؟ یا می‌خواهی هیئت‌بازی در بیاوری؟ این‌جا هیئت نیست. این‌جا مبانی برای آدم شدن است. برای شکستن نفس و برای خرد کردن نفساست نه برای بالا رفتن. هزارتا راه داریم! آدم از خانه مردم هم می‌تواند برود بالا.

هزارتا راه داریم، پس چرا اینجا؟ چرا اینجا وقتمان را تلف کنیم؟ اینجا که این متاع را عرضه نمی‌کنند، بلکه مبارزه می‌کنند.

خب بلند شویم جای دیگر برویم. خیلی جاها هست، بهتر تحویل‌مان می‌گیرند، هندوانه‌های پنجاه منی هم زیر بغلمان می‌گذارند و امثال ذلک و خیلی خوب! وقتمان را چرا اینجا تلف کنیم؟

روی این جهت، خدمت رفقا و دوستان عرض می‌کنم که: رفقا نیاز به اجتماع دارند، نیاز به صحبت دارند، خود بنده هم همینم، خدا شاهد است که من وقتی که می‌نشینم پای صحبت بعضی‌ها گوش می‌دهم استفاده می‌کنم، حالت ابتهاجی آن شب، آن روز برای من پیدا می‌شود که قابل وصف نیست، عجب این چقدر حرف زیبایی زد! چقدر حرف قشنگی زد! چقدر حرف به جایی زد، چقدر این حرف خوبی زد.

خود بنده هم همینطورم. انسان نیاز به رفاقت دارد. انسان نیاز به محبت دارد. انسان نیاز به انس دارد، و بنده مطالبی در نظرم هست، نسبت به آن مجالسی که تأکید شده، قصد دارم دوباره آن مطالب را دائر کنم، البته با یک روش دیگری و با یک شکل دیگری این مسائل انشاءالله انجام خواهد شد.

و به نظر می‌رسد که الحمدلله خیلی از مسائل توجیه شده، خیلی از موانع برطرف شده و دوستان اگر بعضی از مسائل خلاف به گوششان می‌رسید، دیگر با این توضیحاتی که امروز دادم و خودم شخصاً آمدم و این توضیحات را دادم، خیال می‌کنم این دیگر ابهامات شاید تا حدودی رفع شده باشد. اگر هم مطلبی هست، رفقا بنویسند و بدهند، بنده عرض می‌کنم، پاسخ می‌دهم. مطلبی اگر نسبت به بنده است، نسبت به راه است، نسبت به مکتب است.

راه باید برای همه باز باشد. برای همه افراد باید باز باشد. تمام افرادی که در جلسه شرکت می‌کنند، بدانید همه مثل همدند.

من حالا دستم را اینطوری می‌کنم، هان! همه مثل همدند. در یک رتبه. هیچ فرق نمی‌کند. بالا و پایین ندارد. بالا و پایین مربوط به **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ** الحجرات، ۱۳ است، ما نمی‌دانیم، ما اطلاع نداریم. ولی آن حالتی که باید آن حالت را داشته باشیم تا بتوانیم قدم برداریم ببینید چه دارم می‌گویم برای برداشتن قدم و برای تزکیه و برای مراقبه و جلو رفتن، شرط اول این است که خود را هم طراز رفیق بدانیم، این شرط اول است. اگر ندانستید، صد سال نماز شب بخوانید، به اندازه یک میل حرکت نمی‌کنید. صد سال!! صد سال اگر حج بروید، فایده‌ای ندارد! اگر تمام عمرتان را به روزه بگذرانید، به اندازه یک سانت از جای خود حرکت نمی‌کنید. یک سانت! این مطالبی را که دارم می‌گویم، مطالبی است که عرض کردم فردا روز قیامت هم جوابش را دارم بدهم، بیخود یک مطلبی را خدمتتان عرض نمی‌کنم.

لذا برای این قضیه بنده مدتی راجع به رفقا و دوستانی که در این جا بودند، در فکر بودم و

خب پیغام‌های زیادی از رفقا می‌رسید، و بنده می‌گفتم حالا صبر کنند، صبر کنند، می‌خواستم تا این که
مطلب

به یک نقطه مطلوبی برسد، تا این که آن چه را که در نظر داریم انشاءالله انجام بدهیم.

راجع به این قضیه، بنده خدمت رفقا جسارتاً، باز عرض می‌کنم این مطلب را، که حال من، و توان من، و مزاج من، دیگر حوصله بیش از این دغدغه خاطر داشتن را ندارد. و دوستان بنده، حتی به بنده اخطار داده‌اند برای این که یا شما باید موقعیت خودتان را تغییر بدهید، یا ما مجبور هستیم شما را از دسترسی به رفقا دور نگه داریم! یعنی دیگر مسئله الآن به این مطلب رسیده. خب البته بنده به آن چه را که معتقد هستیم، این است که همه مسائل به دست خداست. موت و حیات به دست خداست. صحت و مرض به دست خداست. این‌ها همه به جای خود محفوظ؛ ولی از آن طرف هم وظیفه داریم که به مطالبی که به حسب ظاهر باید به آن توجه کنیم، پایبند باشیم، به تکالیف پایبند باشیم.

روی این جهت، احساس کردم که شاید بعضی از دوستان، باشند در میان ما، که این‌ها خلاصه این جسارت‌های ما، و این خلاصه امر و نهی‌های ما، و صراحت‌های ما، و تجرّی‌های ما، یک قدری خلاصه برایشان مشکل باشد. این جرأتی که بنده به خود می‌دهم، بالاخره افراد مختلفند، تحمل‌ها مختلف است. سعه‌ها مختلف است و برداشت‌ها مختلف است و سلیقه‌ها مختلف است.

در همین مجلس صبحی که ما داریم، خب ما یک برنامه‌هایی قرار دادیم که همان‌ها را در کرج هم باید انجام بشود، مو به مو. مثلاً فرض کنید که از جمله مطالب این است که رفقا و دوستانی که در مجلس توسل، مجلس ائمه، یا در جلساتی که خب حالا انشاءالله قصد دارم این‌ها را دائر کنم شرکت می‌کنند، موبایل نباید بیاورند؛ حتی خاموش. نباید باشد. صحبت نباید باشد. آمد و شد در وقت منظم و خاص باشد، نه این که فرض بکنید که ساعت پنج که مجلس شروع می‌شود یک شخص ساعت پنج و نیم می‌رسد، وارد مجلس می‌شود و همه حواس‌ها پرت می‌شود، همه متوجه این می‌شوند، خب حال از بین می‌رود. خب آن بنده خدایی که رفته آن روز زحمت کشیده، مهمانی دعوت داشته، مهمانی‌اش را لغو کرده، به خاطر این که حضور قلب داشته باشد بعد از ظهر گرفته استراحت کرده، کارهای اضافی را کنار گذاشته، خودش را آماده کرده بیاید، به خاطر بی‌نزاکتی و بی‌انضباطی یک نفر حالش به هم بخورد و آن استفاده‌ای را که باید از مجلس بکند، نتواند بکند؟ خب او چه گناهی کرده؟ خب ظلم است دیگر. لذا بنده می‌گویم که بنده نسبت به افرادی که آن‌ها می‌خواهند از این سفره بهره‌مند بشوند، مسئولیت دارم. و نمی‌توانم خود را ببخشم و چشم‌پوشی کنم. که یک نفر بیاید حال همه را بگیرد و به هر کیفیتی بخواهد عمل کند. یک روز زود بیاید، یک روز دیر بیاید، بیاید حرف بزند، یا فرض کنید یکی بخواهد موبایل بیاورد.

در مجلس روزه ما، همان فرض کنید که در همان اعیاد و وفیات، در همین قم. من نشسته‌ام، دیدم واعظ دارد صحبت می‌کند، دو نفر دارند با هم حرف می‌زنند، هر هر می‌خندند! یک نفر را صدا کردم، گفتم: برو به این دو نفر بگو ساکت باشند. بگویید ساکت.

رفت و گفت که فلانی می‌گوید ساکت باشید. خب فردا از درس بر می‌گشتم، یکی از این‌ها آمد، گفت: آقا شما دیروز از ما ناراحت شدید؟ گفتم: ناراحت نشدم، ولی تذکر دادم؛ و می‌دهم.

گفت: حالا می‌خواستم بگویم که: ناراحتید؟

گفتم: ناراحت نشدم ولی تذکر دادم، و از این به بعد هم می‌دهم.

یعنی حواست را جمع کن، ماست مالی نکن! که حالا ناراحت شدید و حالا ببخشید و

نمی‌دانم ...

نه! ناراحت نشدم، ولی تذکر را می‌دهم، این دفعه صحبت کردی، بیرون می‌کنم! صاف گفتم! گفتم اگر کسی گوش ندهد بیرونش می‌کنم. حق بقیه دارد ضایع می‌شود، آقا دارد صحبت می‌کند، رفته شب مطالعه کرده، روزنامه که نمی‌آید به شما بگوید! رفته مطالعه کرده، آمده مطلبی را دارد در اختیارتان قرار می‌دهد. مطلب اخلاقی، حکایتی، روایتی، مسئله‌ای که به درد می‌خورد و دیگری که در اینجا هستند، می‌خواهند گوش بدهند. شما چرا می‌صحبت می‌کنید هر هر می‌خندید؟ خب این اهانت نیست؟ حالا کاری نداریم این که اهانت به سیدالشهداء و به ائمه که هست.

این طوری هستی، نیا آقا جان! خب چرا می‌آیی جای بقیه را هم می‌گیری؟ اکسیژن بقیه را هم بر می‌داری فرض بکنید که مصرف می‌کنی؟ خب نیا، در خانه‌ات بنشین! پاشو برو پیاده روی کن! پاشو برو پارک. اینجا آمدن دیگر ندارد.

افرادی که آمده‌اند اینجا برای وقت خودشان حساب و کتاب گذاشتند، سینما که نیستش که حالا فرض بکنید که برویم این فیلم را ببینیم، نشد برویم آن سانس، آن یکی دیگر را برویم تماشا کنیم! حساب و کتاب است، وقت گذاشته‌اند، آمده‌اند استفاده کنند. برای چه می‌کر می‌خندی؟ انسان باید ادب داشته باشد، فرهنگ داشته باشد، به حقوق دیگران باید احترام بگذارد، مگر

این‌ها غیر از مبانی سلوکی است که تا به حال بنده خدمت رفقا این‌ها را عرض می‌کرده‌ام؟

پس بنابراین، در روش بنده، دیکتاتوری موقوف! تند صحبت کردن با دیگران، موقوف! امر و نهی، موقوف! بالا و پایین دیدن موقوف! رئیس و مرئوس موقوف! نه رئیس جلسه‌ای داریم، نه مرئوس جلسه‌ای، همه یکی هستند. بله، یکی مسئول است و ممکن است شش ماه دیگر عوض بشود!

باشد! شش ماه یا چهار ماه، عوض شود شما بروید، شما بنشین. مگر شما نمی خواهی استفاده کنی؟ شما که الان مسئول هستی، می خواهی تا آخر عمرت همین یک سانت بمانی؟ هان؟ یا می خواهی تو هم رشد کنی؟ تو هم یک متر بشوی، دو متر بشوی، و بالاتر....

بالاخره در این دنیا هم باید انسان بهره مند بشود دیگر. یا این که نه، باید همیشه همان حدی که هستیم، در همان افق فهم و شناختی که هستیم، در همان تا آخر بمانیم، نه! خوب نیست! حیف است. حیف است که این سفره ای که پهن شده، از این سفره آن استفاده ای که باید بشود، نشود.

لذا بنده خدمت همه مخدرات عرض می کنم: تمام شما نسبت به من علی السوی هستید. هیچ فرق نمی کند. دوستان، آقایان، تمام نسبت به بنده علی السوی هستید، فرق نمی کند. هیچ تفاوتی ندارد.

دیگر صریح و بدون توجیه و بدون تأویل. نظر حضرت آقا این است، نظر حضرت آقا آن است؛ دیگر نیست، هان! صریح! دو دو تا چهارتا، هیچ تفاوتی ندارد. حالا شخص با خدای خودش چگونه ارتباط دارد، خودش می داند. ما در این دنیا وظیفه داریم و مکلف هستیم، که به این نحو عمل کنیم.

بنده تا الان به یک نفر از رفقای معمم خودم نگفتم که بیا کرج! از یک نفر درخواست نکردم؛ مطلقاً. بله، شخص می آید، می گوید آقا بنده بروم کرج صحبت کنم؟ می گویم بفرماید اشکال ندارد. من درخواست کنم آقا برو در آنجا، تا به حال نبوده است، کسی بعنوان نماینده من اینجا نیامده است و من نماینده ندارم. نه از خانم ها نماینده دارم، نه از آقایان. سخن گو ندارم. نماینده ندارم. اگر فرض بکنید که به یک نفر بگویم آقا این مطلب را برو شما ابلاغ بکن، این نماینده نیست، مطلبی است، یک رفیقی است، آمده: آقا این حرف را برو بزن.

نماینده چیست؟ بله، اگر نماینده به این حساب است، خوب بله. مثل خود شما یک نفر را می فرستید: آقا این نامه را برو به یکی دیگر بده، این پول را برو به یکی دیگر بده، فرض کنید که کار را برو انجام بده.

نماینده اگر به این جهت، خوب چرا! ما همه نماینده همدیگر هستیم.

اما نماینده اصطلاحی که حرفش حرف من باشد، من ندارم و نخواهم داشت، و نمی توانم داشته باشم؛ مطلقاً! نه از مردها، و نه از مخدرات. بله ممکن است از یک نفر تقاضا کنم آقا برو این مطلب را رتق و فتق کن. این مطلب را به این کیفیت در همان محدوده انجام بده. در همان محدوده ای

که عرض می‌کنم، در همان محدوده ممکن است. هم نسبت به رفقا و دوستان مرد، و هم نسبت به رفقا
و مندرجات

و دوستان از مخدرات. اما این که تا به حال از کسی درخواست کرده باشم شما برو کرج، و برای رفقا صحبت کن، مطالب را بگو، من درخواست بکنم، مطلقاً نبوده است. درست شد؟ فقط و فقط از یک نفر بوده، و او هم جناب آقای طاهری است که ایشان در مسجد، ایشان اخیراً به امامت جماعت مسجدالرضا اشتغال دارند. و بنده از ایشان خواستم؛ که شما بروید در اینجا و اقامه نماز کنید، ایشان هم خب بزرگواری فرمودند و کرامت فرمودند، متها خب اظهار داشتند که به عنوان موقت، گفتم: بسیار خب! فعلاً به عنوان موقت بروید، تا حالا بعد ببینید که مطلب به چه کیفیتی است.

فقط ایشان بوده است؛ و بس! کس دیگری نبوده است. و به ایشان عرض کردم که: رفقای که در کرج هستند، بسیار بسیار به جاست که در این مسجد حضور پیدا کنند و نمازهایشان را در آنجا بخوانند. البته نه این که حتماً هر ظهر و شب، نه! خب این مشکل است که انسان بخواهد برای ظهر و شب بخواهد بیاید. ولی هر روز آمدن، یا ظهر یا شب بخصوص، بسیار مفید است، بسیار بسیار مفید است. بنده یادم هست که در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه، چند نفر از دوستانشان در بازار بودند، در زمان مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه. من در آن موقع چهار پنج سالم بود. ولی عجیب این است که داستان‌ها و قضایایی که در آن موقع بود، هنوز کاملاً واضح و آشکار در جلوی چشم بنده هست.

آن عده‌ای که در بازار بودند، به مرحوم آقای انصاری یک روز می‌گویند که: آقا ما بازار هستیم نمازهایمان را کجا برویم بخوانیم؟

خب در بازار دو سه تا مسجد هست، مسجد آقاسید عزیز الله در بازار بود که آن موقع مرحوم آقای خوانساری ایشان در آنجا نماز می‌خواندند، مساجد دیگری هم بودند، که افراد همه افراد خوبی بودند. آن‌هایی که در آنجا نماز می‌خواندند، روی هم رفته افراد خوبی بودند.

بعد هم از آن طرف هم مرحوم آقا در خیابان سعدی، خب فاصله است! بین خیابان سعدی و بازار و رفت و آمد و تا حدودی خب مشکل است. دیگر بالاخره انسان ...

مرحوم آقای انصاری فرمودند: نماز را پشت سر آسیدمحمدحسین بخوانید! نماز را پشت سر آسیدمحمدحسین بخوانید!

اما آن‌ها گوش دادند؟ نه خیر! یک شب جمعه‌ای مثلاً مرحوم آقا دعای کمیل داشتند، بلند می‌شدند می‌آمدند! خیلی هنر کرده بودند خیر سرشان! شب جمعه‌ای فرض کنید که می‌آمدند.

می گفتند که: آقا اینجا فلان مسجد است! خب حالا اسم نمی برم آقا اینجا فلان مسجد است،
فلان آقا هم نماز می خواند! آقا مثلاً مرجع ...

وقتی این حرف را زدند، مرحوم آقای انصاری دیگر ساکت شدند. حرف نزدند، دیگر حرف نزدند. یعنی چه؟ یعنی من حرفم را زدم؛ نمی‌خواهی گوش بدهی، نده. نمی‌خواهی گوش بدهی نده. درست شد؟ نتیجه‌اش چه شد؟ نتیجه‌اش این شد که تمام آن‌ها بعد از مرحوم آقای انصاری مشمول همان قضیه‌ای شدند که ایشان در روح مجرد آورده. خوب؟ آقای انصاری مگر خیرتان را نمی‌خواهد؟ می‌خواهد مسجد قائم شلوغ بشود، یا می‌خواهد یک چیزی به شما برسد؟ آن که آقای آسیدمحمدحسین را می‌شناسد! می‌داند که برای مسجد قائم تره هم خورد نمی‌کند!

یک روز خودِ مرحوم آقا به من فرمودند به خاطر یک قضیه‌ای، که گفتند آنقدر دخالت نکن؛ در این مسائل دخالت نکن، فقط در حدّ تکلیف برو جلو و دل‌سوزی‌های بی‌خود گاهی برای انسان دردسر ساز است و باعث اتلاف... گفتند آسید من به ایشان گفتم آقا پس شما چه؟ پس شما چه؟ گفتند: آسیدمحسن! اگر دستور استادم آقای حداد نبود، که این راه را ادامه بده، یک ساعت از عمرم را با یک نفر نمی‌گذراندم! یک ساعتش را! این حرف، حرف یک ولی‌خدایی است که سال آخر عمرش، دارد این حرف را می‌زندها! چون استادم گفت، تا آخر من به این وظیفه پرداختم.

و ایشان به من فرمودند: بیست و یک سال من در تهران بودم، در این بیست و یک سال، یک ساعتش را به میل خودم در تهران نبودم. یک ساعتش را! خوب آن که آقای آسیدمحمدحسین را می‌شناسد. خوب حالا مسجدش، جمعیت داشته باشد یا نداشته باشد.

ایشان وقتی که در مسجد قائم نماز می‌خواندند، این مطالب را بعضی‌هایش را عرض کرده‌ام خدمت رفقا. وقتی در مسجد قائم نماز می‌خواندند، ایشان سر وقت نمازشان را می‌خواندند. سر وقت نماز می‌خواندند. خوب، افرادی که در آنجا بودند، کسبه بودند و می‌آمدند به ایشان می‌گفتند آقا بگذارید حالا یک نیم‌ساعت دیرتر، ما تا دکان را چیز کنیم، فلان کنیم، نمی‌دانم او چه داشت، فلان، تا جمع بشویم... ایشان فرمودند: نیم ساعت زودتر ببندید! بنده سر وقت نمازم را می‌خوانم. هرکس می‌خواهد باشد.

خودم شاهد بودم می‌آمدم برای نماز مغرب و عشاء، ده نفر پشت سر ایشان بودند! برای نماز عشاء می‌شد دویست نفر!! ولی برای نماز مغرب ده نفر: الله اکبر! نماز مغرب را خواند! می‌خواهید بیایید، می‌خواهید نیایید!

در روزهای جمعه، چون در روزهای جمعه تعطیل بود و مغازه‌ها و فلان و این حرفها تعطیل بود دیگر، خیابان سعدی آن طرف. در روز جمعه شاهد بودم، ایشان می‌آمدند در مسجد، در محراب

می خواندند و هیچ کس پشت سرشان نبود غیر از ما! هیچ کس! بله، برای نماز عصر یک ده پانزده تا، بیست تایی. چون جمعه، این طور بود. جمع می شدند.

آن وقت این نیاز دارد به این که شما مسجدش بروید؟ این احتیاج دارد به این که مسجدش بروید؟ یک همچنین آدمی؟ درست؟

آقای طاهری، بسیار مرد بزرگواری است، آدم خوش فهم، بسیار فاضل، درس خوانده، و دلسوز. و بنده از ایشان خواستم که بیاید در اینجا، اقامه جماعت کند، و توصیه بنده به رفقا این است که هر روز یا این که به هر مقداری که می توانند. من الزامی نمی کنم. که فرض کنید که مرتب شخص برود. ولی بدانید هر قدمی که انسان بر می دارد، می نویسند. و یک روزی به دردش می خورد! آهان!

یعنی یک روزی یک قضیه ای پیش می آید، اگر ما کوتاهی کرده باشیم، در آن قضیه بار زمین می گذاریم. اما اگر کوتاهی نکرده باشیم، به وظیفه عمل کرده باشیم، و اهتمام کرده باشیم، رد می کنیم. پل را رد می کنیم. پل را رد می کنیم. درست شد؟ ایشان در آن جا مجالس چیزی دارند.

اما مخدرات نه. مخدرات دلیلی ندارد که بروند. خب داریم مَسْجِدُ الْمَرْأَةِ بَيْتُهَا. در منزل نماز بخواند، بهتر است، اما آن ها هم اگر بعضی از شب ها بروند، از شما خانم ها، ایرادی هم ندارد! برای نماز. یا این که مثلاً ظهر. البته در صورتی که شرائط آماده باشد و مشکلی نباشد.

خب ایشان در آن جا مجالسی دارند، ممکن است صحبت کنند، اگر مجلس داشتند و صحبت داشتند، رفتن مخدرات اشکال ندارد. و اما نسبت به آقایان که خب آقایان طبعاً این محذورات خانم ها را ندارند و طبعاً آن ها می توانند در نماز جماعتشان شرکت کنند، و همینطور نسبت به صحبت ها و سخن رانی ها.

حتی بهشان گفته بودم شب سه شنبه فلان کار را انجام بدهید، گفتند: شب سه شنبه یک مانعی دارم، گفتم: خب بگذارید یک شب دیگر، الزامی بر این مسئله نیست.

علی کلّ حال، رفقا قدر بدانند، و مطالبشان را با ایشان مطرح کنند راجع به سؤالاتی که آن سؤالات، جنبه به اصطلاح اخلاقی دارد، جنبه فنی دارد و همینطور مسائل شرعی. و طبعاً راجع به

^۱ جمله مشهور مَسْجِدُ الْمَرْأَةِ بَيْتُهَا احتمالاً روایت نیست زیرا بعد از جستجو در نرم افزار جامع الاحادیث و نیز معجم فقهی، مشخص گردید این عبارت فقط در چهار کتاب فقهی ذیل (در هر کدام یک مرتبه) بیان گردیده است بدون بیان هیچ گونه سند یا مدرکی. کتاب صوم آیت ۱... خوبی ج ۲ ص ۴۱۷- شرح لمعه ج ۱ ص ۵۳۹- کتاب حج آیت ۱... گلپایگانی ج ۲ ص ۲۴۰- عناوین الفقهیه حسینی مراغه ای ج ۱ ص ۴۴.

شرعی مخدرات هم خب بنده یکی از مخدرات را تعیین کرده‌ام که با آن‌ها در تماس باشند و اگر سؤالی هست در میان بگذارند و انشاءالله آن‌چه را که هست به گوش آن‌ها خواهد رسید. و اگر مطلبی هست که باید با خود بنده در میان بگذارید، نامه بدهید، بنده اگر بینم مسئله‌ای، چیزی، موردی هست، چطور این‌که تا به حال هم همینطور بوده. موردی هست، و نقطه ضعفی، ابهامی، سؤالی هست بنده پیگیری می‌کنم، خب ما برای همین آمده‌ایم دیگر! برای همین آمده‌ایم که با هم بنشینیم صحبت کنیم، درد هم را بشنویم، درمان را بشنویم و خودمان هم علی‌کلّ حال استفاده کنیم و بدانیم که حرکت ما، در سایه انبساط و امنیت و حرّیت و محبّت و رعایت احترام است.

در محیطی که در آن محیط فضا، فضای قبض و فضا فضای گرفته است، چطور ملائکه در آن محیط وارد می‌شوند؟ مگر می‌شود که وارد بشوند؟ چه انتظاری ما می‌توانیم داشته باشیم؟ خب این مطالب، مطالبی است که باید این مسائل را مورد دقت قرار بدهیم.

و در مطلب آخر هم این‌که رفقا راجع به مسائلی که باید آن مطالب به گوششان برسد، و مطلع باشند، انشاءالله از این به بعد، امیدواریم که یک تغییر و تحولات بهتری در این زمینه صورت بگیرد، که جای نگرانی دیگر برای کسی نباشد. و هیچ‌کس، به اندازه سر سوزنی احساس گرفتگی، احساس ضیق: که آخ این حرف را نزنم! آخ به او بر می‌خورد! نمی‌دانم فرض بکنید که از این بترسم ... یک سر سوزن اگر شما در راهتان احساس کردید که باید خودتان را در مضیقه قرار بدهید، بدانید باخته‌اید! دیگر من گفتم. ضرر کردید خودتان دیگر می‌دانید.

راه خدا صاف! هان! این صاف! صاف مثل کف دست! اشکال هست، باید بگویید! اشکال به من دارید بگویید!

آقا فلان حرف شما غلط است! مگر اشکال نمی‌کنند؟ مگر به حرف من اشکال نمی‌کنند؟ همین مطلبی را که بنده عرض کردم، در همین مسئله حجّیت قول ولی خدا، شما که خبر دارید. پنجاه نامه به من نوشتند، نامه‌هایی که همه‌اش تهمت بود! تمام این نامه‌ها تهمت بود! قبل از ماه رمضان. بنده چکار کردم؟ انگار نه انگار! انگار نه انگار! اصلاً توجه نکردم. و یک واو به کسی نگفتم. و زبانم را بستم. پنجاه نامه افتراء به من دادند. نه سؤال! وقتی دیدم شیطنت دارد انجام می‌شود، وقتی دیدم شروع کرده‌اند این طرف و آن طرف پخش کردن و ایمیل زدن، و افراد به من می‌گفتند آقا قضیه چیست؟ حتی باز ترتیب اثر ندادم. وقتی دیدم افراد به من می‌گویند آقا ما چکار کنیم؟ گفتم بسیار خب. دیگر مسئله مطرح شده، به عنوان مسئله علمی، به عنوان مسئله فنی و من متهم هستم بر این‌که انجام نمی‌دهم. بسیار

خب! ما

می آیم مسئله را مطرح می کنیم به شکل علمی و بعد هم تکلیف خودمان را می دانیم چیست. یا عمل می کنیم، خب باید ترک کنیم؛ اگر عمل هم نمی کنیم خب خیلی خب می گویم خدا از تقصیرات همه بگذرد.

دیگر شروع کردم در این حوزه صحبت کردن، بعد وقتی دیدند نه، قضیه جدی دارد می آید جلو و بحث علمی است، فحش نیست! این حرفها نیست، همه حرفها را پس گرفتند و شروع کردند عذرخواهی! گفتم عذرخواهی دیگر بی عذرخواهی! عذرخواهی بی عذرخواهی! صبر کنید وقتی حرفم تمام شد، آن وقت بیاید عذرخواهی کنید. الآن نه! که وسط کار بگویید فلانی کم آورده و درمی رود و ... نه! وقتی حرفم از نظر علمی تمام شد، ثابت کردم که این مسئله همین است، خب حالا خواستی عذرخواهی بکنی بکن، نخواستی هم نکن.

ببینید هرچه جای خودش. درست شد؟

فضا باید فضای حریت باشد. مگر به من ایراد نمی گیرند؟ خب می گیرند. حالا هرکس ایراد می گیرد من باید بیرونش کنم؟ باید بگویم آقا برو پی کارت؟ مطالبی در این نامه ها به من می دهند که شما نمی توانید بشنوید! شما تحمل شنیدن را ندارید! این مطالب را در این نامه ها به من گفتند! من چکار کردم؟ هر هر خندیدم! خندیدم!! خیلی خب این هم یک جور دیگر! این هم یک جور! خب! و مگر به بقیه نگفتند؟ من چه کسی هستم؟ مگر به بزرگان دیگر نگفتند؟ مگر به آقای حداد نگفتند که سر قبر ابوحنیفه در بغداد رفته؟ مگر نگفتند؟ این را که خود آقا هم نوشتند. چه بگوید آدم؟ چه بگوید؟ نمی دانم من این قضیه را گفتم به شما یا نه؛ مرحوم آقا رفته بودند نجف، بیست و چهار پنج سالشون بود. یک شخصی برای ایشان شهریه می فرستاد، از یک حساب و کتابی، ایشان دیدند چند ماه است نیامده و ایشان هم از جایی پول نمی گرفتند، خلاصه خیلی زیاد در مضیقه افتاده بودند. به من گفتند تو در آن موقع چهار ماهت بود. و خلاصه قضیه ای هم برای ما آن موقع اتفاق افتاد، می گفتند: چهار ماهت بود و من پول شیر خریدن برای تو را نداشتم. مادرت یک شبانه روز به تو قندآب می داد! و خلاصه یک مقداری مشکلات و اینها بود.

بعد ایشان می گفتند که این بنده خدا آمد نجف و فهمید قضیه چیست. ایشان فرمودند: [برای ما سوال بود] این خب چه شد؟ این که خب به ما ارادت داشت! نمی دانم با پدر ما ارادت داشت! این شخصی که برای ما پول می فرستاد، این چیست قضیه؟ که به گوشمان رسید و فهمیدیم از خود خانواده مرحوم آقا رفته اند پیش این شخص، آدم واقعاً می ماند! یعنی اصلاً نمی تواند بگوید!، و گفته اند داری

برای که پول می فرستی؟ برای آسیدمحمدحسین؟ این نجف رفته؟! رفته لبنان! در مدیترانه با فلان و فلان معروف و مشهور و خلاصه محشور است! آن وقت تو داری این پولها را می فرستی آنجا رفیقش از نجف حواله اش می کند، او هم صفا!

ایشان می گویند: آسیدمحسن! به ما این حرفها را هم زده اند! به ما این حرفها را هم زده بودند! من دیدم بابا اینها را دیگر به ما نگفتند. حالا دیگر نمی دانم به آنجا رسیده یا نه! حالا آن دیگر دست خداست که به آنجا هم برسد. حالا بالاخره! می خندیدیم! باور کنید من کیفی می کردم وقتی این نامه ها را می دیدم و دلیتش می کردم! پاکش می کردم برو بابا!

من بیایم نگه دارم، سیو کنم؟ در نمی دانم چی؟! برو بابا! بزن برو! باز یک دو سه روزی می گذشت نمی آمد همچین یک خرده یک چیزیمان می شد که خلاصه رزقمان نرسیده! رزقمان نرسیده! وقتی می آمد هان! خوشحال می شدم! از توی نامه ها اول می رفتم آن را باز می کردم! هان! حالا یک چیزی شد! حالا خوب شد! حالا به اصطلاح یک چیزی گیرمان آمد! دلیلت! درست شد؟

روش من همین بوده. روش من همین بوده. و خدا این را از من نگیرد، از هیچ کدام از ما نگیرد. این حالت، حالتی است که ما باید خلاصه در پی اش باشیم و متوجه باشیم که غیر از این، ضرر کرده ایم.

بنا بر این، عرض بنده این است، در کمال جسارت عرض می کنم: اگر رفقا و دوستانی هستند که اینها خلاصه احساس می کنند در یک فضای دیگری بهتر می توانند به راهشان ادامه بدهند، بهتر می توانند توجه خودشان را داشته باشند، بهتر می توانند حال خودشان را داشته باشند، من تقاضا می کنم که این مهم را و این مطلوب بنده را جامه عمل بپوشانند و در صدد رسیدن به منافع اخروی بر بیایند. اگر احساس می کنند در یک فضای دیگری، در یک جای دیگری، حالشان بهتر است، اخلاصشان بهتر است، حضور قلبشان بهتر است، چرا ما انجام ندهیم؟

همان حرفی که من شب چهارم فوت مرحوم آقا زدم، در همین جا هم می زنم: خدای ما همه جا هست. اینجا هست، آنجا هست، آن شهر، آن شهر دیگر. همه جا. خدا که فرق نمی کند. تفاوتی ندارد. و هر جا که انسان اتصال خودش را برقرار کند، خدا در آنجا حضور دارد. پس بنا بر این خودمان را معطل نکنیم، وقت خودمان را تلف نکنیم. رفقا وضعیت بنده را میدانند، به مطالب بنده اطلاع دارند، به مبانی بنده اطلاع دارند، می دانند که بنده نسبت به آنچه را که عرض می کنم، تا وقتی که تکلیف احساس می کنم، احساس مسئولیت می کنم و این مسئولیت، به بنده این اختیار را می دهد که؛

یک: زمینه مناسب را برای افرادی که این‌ها راهرو و رهرو هستند، فراهم کنم.

دو: موانعی را که ممکن است در سر راه آنها قرار بگیرد، آن موانع را بردارم.

سلام علیکم!

خانم‌ها می‌پرسند ما هم برای نماز و سخنرانی ظهر یا شب می‌توانیم به مسجدالرضا آقای

طاهری برویم؟

عرض کردم که ... ظاهراً در ظهر سخنرانی نیست، نمی‌دانم. ولی اگر سخنرانی باشد، چون هر روز رفتن برای خانم‌ها، [مناسب نیست] آن مطلبی را که عرض کردم را دارد. مثلاً هفته‌ای دو سه مرتبه، برای نماز و این‌ها اشکال ندارد. اما آن سخنرانی‌هایی که به اصطلاح خاص است و خود بنده به ایشان عرض کرده‌ام و اوقاتش هم طبعاً مشخص خواهد شد، حالا شاید یکی دو شب باشد یا جمعه در شب‌ها، و همینطور در روز جمعه احتمال دارد که باشد.

بر همان سنتی که مرحوم آقا آن جلسات را داشتند، بنده به ایشان گفتم که شما هم به همین کیفیت انجام بدهید و ایشان هم طبعاً به اقتضائات سخنرانی‌شان را دارند. حالا شبهای اعیاد و وفیات باشد، دهه باشد، یا پنج‌شنبه بگیرند برای مجالس عزا و این‌ها، علی‌کلّ حال در مجالس سخنرانی اشکال ندارد، اگر چهار یا پنج دفعه در هفته هم باشد اشکال ندارد. البته در صورتی که نسبت به منزل و شرایط آمادگی باشد و خدای نکرده مطلبی نباشد. و در نظر داشته باشیم ما که آن‌گاه سخنرانی در ما مؤثر است، که ما بر طبق اصول حرکت کنیم. اما زیاد گوش دادن و زیاد هی نواری گذاشتن و مطالب را تکرار کردن، این نمی‌تواند مفید باشد.

البته این مطلبی را که در این جا فرموده‌اند دیگر مجلس اقتضای توضیح و شرح این را ندارد، انشاءالله در مجالسی که در پیش داریم، بنده توضیح این مطلب را می‌دهم. انشاءالله امیدواریم که خداوند توفیق بدهد و دست ما را از دامن ولی خود، هیچ‌گاه کوتاه نگرداند، توجه ما، فقط و فقط منحصرأ باید به امام ما و به ولی حی ما، حضرت بقیة الله ارواحنا فداه باشد و بدانیم که در آن مسیر، باید با قدم استوار رفت.

این، دُم شیر است، به بازی مگیر

این جا مکتب، مکتب ولایت است. این افرادی را که شما ملاحظه می‌کنید که بعضی از مسائل برایشان پیدا شد، دم شیر را به بازی گرفتند. مدت‌ها بنده تذکر دادم. می‌دیدم یک همچین روزی را که برای آن‌ها پیش خواهد آمد. ولی چه کنیم که ما خارج از تقدیر خدا نمی‌توانیم حرکت کنیم.

حال از خداوند متعال می‌خواهیم که ما را طرفة العینی از آن صراط ائمه علیهم السلام ما را

منحرف نگرداند. آنچه را که موجب می شود که ما از آن مبانی کناره بگیریم، ما را بر حذر بدارد و همینطور خیلی باید مراقبت کنیم، مراقب رفتار خودمان باشیم. حالات خودمان را، در ارتباط با مبانی این مکتب، هر هفته ما حالات خودمان را در نظر بگیریم و با هفته قبل بسنجیم که رشد کردیم یا رشد نکردیم؟ نفسمان بالاتر آمده یا پایین تر رفته؟ می توانیم بفهمیم. اگر نیتمان صادق باشد خدا به ما نشان می دهد. اگر نیتمان نیت صادق باشد خدا به ما نشان می دهد. و همینطور راجع به مسائل غدیریه هم خدمت رفقا عرض بکنم که راجع به مسائل غدیریه مانند آنچه را که تا به حال بوده، با همان شرایط و با همان خصوصیات این مجالس را رفقا انجام بدهند، البته در اینجا بنده یک توضیح می دهم: این قضیه در قم اتفاق افتاده و به بنده گفتند که بنده گفتم اشکال ندارد. چون خیلی ها به بنده فرمودند که پنج روز پشت سر هم ممکن است برای ما مشکل باشد، یا خستگی برایمان پیدا بشود. گفتم اشکال ندارد. می خواهید از روز دهم بگیرید هر یک روز در میان بگیرید که خب یک فراغتی هم برای این قضیه فراغتی در نظر گرفته شده باشد. علی کلّ حال، این نظر نظر خود رفقا است و بنده نسبت به این قضیه تأکید نمی کنم. این دیگر اختیارش را به خود شما واگذار می کنم.

و افراد و مسئولینی که هستند بیایند نظراتشان را بگویند، همانطوری که نظر اکثریت هست به همان کیفیت عمل بشود.

انشاءالله که امیدواریم پیوسته مورد لطف و عنایت ائمه باشیم. شیطان ما را مغرور نگرداند، شیطان ما را فریب ندهد. تصور نکنیم که حالا اینجا هستیم، بعضی ها آنطور شدند... نه نه نه! یک روز هم خدا نکند؛ ولیکن همان اشکالات و همان امتحان هایی که برای بقیه اتفاق می افتد برای ما هم اتفاق خواهد افتاد. هیچ ما نه تافته جدا بافته هستیم. من وقتی که این حرفها را می زنم، خودم بیشتر از شما تنم می لرزد. چون من بالاخره یک چیزهای بیشتری دیده ام. خیال نکنید من الآن دارم حساب خودم را از شما جدا می کنم. این طور نیست. خدا شاهد است هر قضیه که تا به حال اتفاق افتاده، قبل از این که من بخواهم راجع به آن اقدام کنم، اول خودم ترسیده ام! ولی می دیدم چاره نیست، باید این کار را انجام بدهم. کوتاه نمی توانم بیایم.

مبادا شیطان ما را بفریبد، مبادا ما در نفس خودمان، خودمان را جدا بدانیم، مبادا این مطالب را به دیگران بزنیم و خودمان را مبرا کنیم.

دارم به تک تک عرض می کنم. این مطالب برای تک تک ماست. اگر برخی از افراد نخواهند که آن طور باید و شاید به این مسائل ترتیب اثر بدهند، و مسئله ای پیش آمد، دیگر در آن جا بنده را

می‌دارند. انشاءالله امیدواریم که خداوند همه ما را مشمول عنایت خاص خود قرار داده و در امتحانات خودش دست ما را بگیرد. خیلی مهم است. در امتحانات خودش دست ما را بگیرد که بنده واقعاً از این مسئله نگرانم، آنچه را که در سابق دیدیم، زمان مرحوم پدرمان دیدیم، زمان استادشان دیدیم، و مطالبی که اتفاق افتاد دیدیم... بنده مسائلی را دیدم از افرادی که اگر بگویم هوش از سرتان می‌پرد! و بعد این‌ها مورد غضب استاد مرحوم آقا قرار گرفتند. حالاتی داشتند که هوش از سرتان می‌پرد! این است قضیه‌ها. اما اگر نه، خودمان را به خدا سپردیم، اخلاص داشتیم، خودمان را به حساب نیاوردیم، مشکلی پیش نمی‌آید. مسئله‌ای پیش نمی‌آید. انشاءالله.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ